

سایه در سایه سیاست

سایه
در سایه سیاست

لیلا اسماعیلی کیان آبادی

غلامحسین ابتهاج:

غلامحسین ابتهاج (۱۲۷۷ رشت - مرداد ۱۳۴۴ اسپانیا) سیاستمدار ایرانی بود که سمت‌هایی چون شهردار تهران و نماینده مجلس شورای ملی را برعهده داشت. او نماینده لاهیجان و لنگرود در دوره ۱۶ و نماینده بندر انزلی در دوره ۱۹ مجلس شورای ملی و نماینده همین شهر در مجلس مؤسسان دوم (۱۳۲۸ ه.ش) بود.

غلامحسین ابتهاج فرزند میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک تفرشی، پیشکار سردار منصور بود. در سال ۱۲۹۱ برای تحصیل به بیروت و پاریس رفت. به دلیل شروع جنگ جهانی اول نتوانست ادامه تحصیل دهد. به ایران بازگشت و تحصیلات خود را در مدرسه آمریکایی رشت ادامه داد.

غلامحسین به خدمت کنسولگری انگلیس در رشت درآمد. در جریان جنبش جنگل پدرش کشته و او و برادرش ابوالحسن به جرم همکاری با انگلیس‌ها دستگیر و به اعدام محکوم شدند اما با وساطت احسان الله خان دوستدار نجات یافتند. او که مدتی در کنسولگری به عنوان مترجم مشغول بود به تهران رفت و به عنوان منشی در دفتر صدارت عظمی (نخست‌وزیر) و سپس رئیس دفتر حاکم گیلان مشغول به کار شد. سپس به ریاست دفتر وزارت فوائد عامه رسید. در سال ۱۳۰۸ به شرکت راه‌آهن جنوب رفت و معاون اداره طرق و شوارع شد.

غلامحسین در طول دوران حیات خود سمت‌هایی چون دبیر اولی سفارت ایران در انگلستان و سپس در مصر و ریاست اداره جلب سیاحان را داشت. وی در سال ۱۳۲۳ شهردار تهران شد. در سال ۱۳۲۸ ابتهاج نماینده مردم بندر انزلی در مجلس مؤسسان دوم شد. در همین سال دوباره شهردار تهران شد ولی در اواخر سال که به نمایندگی لاهیجان در مجلس شورای ملی (دوره شانزدهم) انتخاب شده بود، از مقام شهرداری استعفا داد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد، تیمسار زاهدی برای بار سوم ابتهاج را به سمت شهرداری تهران منصوب کرد. در دوره نوزدهم مجلس شورای ملی به نمایندگی از بندر انزلی به مجلس رفت.

ابوالحسن ابتهاج:

ابوالحسن ابتهاج (۸ آذر ۱۲۷۸ رشت - ۶ اسفند ۱۳۷۷ لندن) پایه‌گذار اصلی برنامه‌ریزی توسعه در ایران که در فاصله سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ مدیر عامل سازمان برنامه بود. او همچنین از دی ماه ۱۳۲۰ به مدت هفت سال مدیرعامل بانک ملی ایران بود. هنگامی که ۱۱ سال داشت به همراه برادرش غلامحسین به پاریس و سپس بیروت به جهت تحصیل فرستاده شد. هنگامی که سه سال بعد این دو به منظور دیدار خانواده به ایران آمدند جنگ جهانی اول آغاز و مانع از بازگشتشان به بیروت شد.

نخستین شغل وی مترجمی یک افسر انگلیسی در رشت بود. در سال ۱۳۰۹ به سمت معاونت بازرس کل بانک ملی منصوب شد. او پس از ۱۶ کار در بانک ملی به خدمت وزارت مالیه درآمد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۷ به معاونت بانک ملی ایران، در سال ۱۳۱۹ به ریاست بانک رهنی و نهایتاً در سال ۱۳۲۱ به ریاست بانک ملی رسید.

اما روحیه سازش‌ناپذیر او در برابر مداخله و فساد، دشمنان بسیار برایش آفرید و در نهایت در سال ۱۳۲۹ از ریاست بانک کنار گذاشته و به عنوان سفیر ایران در فرانسه منصوب شد. دو سال بعد از عزل از مقام سفارت و با توجه به شهرت بین‌المللی که تا آن موقع کسب کرده بود به او پیشنهاد شد که به صندوق بین‌المللی پول برود؛ لذا در سال ۱۳۳۱ ابتدا به عنوان مشاور رئیس صندوق و سپس به عنوان مدیر بخش خاورمیانه این نهاد بین‌المللی مشغول به کار شد. ابوالحسن ابتهاج در سال ۱۳۳۳ با اتمام قراردادش به ایران آمد و به ریاست سازمان برنامه منصوب شد. او سپس به تدوین برنامه عمرانی دوم به کمک کارشناسان و نخبگان کشور مبادرت ورزید و اجرای آن را تا سال ۱۳۳۷ بر عهده داشت.

ابوالحسن ابتهاج همچنین بانک ایرانیان را با کمک مالی همسرش آذر و نیز در سال ۱۳۵۳ شرکت بیمه بین‌المللی ایران-آمریکا را تأسیس کرد. او در بهمن ۱۳۳۷ از ریاست سازمان برنامه استعفا داد و بعدها دولت شریف امامی و علی امینی با پرونده سازی به او اتهام فساد اقتصادی زدند که همین مساله موجب بازداشت او شد. خاطرات ابوالحسن ابتهاج در پروژه «تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد»، به کوشش مرحوم حبیب لاجوردی، ثبت و ضبط شده و در دسترس است.

احمدعلی ابتهاج:

احمدعلی ابتهاج دیگر عموی امیرهوشنگ سرمایه‌دار، صنعتگر و مهندس ایرانی بود. احمدعلی تحصیلات خود را در تهران و فرانسه در رشته مهندسی راه و ساختمان به اتمام رسانید و سپس وارد فعالیت در بخش

خصوصی ایران شد و در زمرهٔ مدیران و سرمایه داران فعال این کشور درآمد. ابتهاج از پیشکسوتان صنعت سیمان ایران بود. او از گردانندگان شرکت‌هایی چون سیمان تهران، سیمان شمال، سیمان دماوند، ایرانیت، پریفاب و شرکت ساختمان‌های کشور بود و در تأسیس پل‌ها و کارخانجات و ساختمان‌های بزرگی مشارکت داشت.

احمدعلی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۳ ریاست فدراسیون وزنه‌برداری و مدتی نیز ریاست فدراسیون شمشیربازی ایران را بر عهده داشت. خودروی او در ۱۳۵۵ در جاده هراز بین آب اسک تا پلور (محل حادثه به «پیچ ابتهاج» شهرت دارد) دچار حادثه شد و پیکر او هیچگاه یافت نشد. همسر او هما اعلم، دختر امیر خان امیراعلم که چند ماه پیشتر درگذشته بود. پس از مرگ او و پیدا نشدن جسدش، سایه برای عموی خود سرود:

آن که سنگ صد بنای نو نهاد - سنگ گوری هم نصیب خود نبرد» (پیر پرنیان اندیش، در صحبت سایه، صفحه ۲۳۷)

پسرخاله شاعر باز باران با ترانه در خاندان ابتهاج فرهنگ دوستی و طبع شاعرانگی همیشه وجود داشته و هنوز همه چهره‌های سرشناسی در حوزه فرهنگ و ادب در این خانواده وجود دارد.

اما شاید کمتر کسی پیدا شود که شعر «باز باران با ترانه با گهرهای فراوان» را نشنیده و نخوانده باشد. زیرا این شعر را هر کودکی در مدرسه بارها آن را خوانده ترانه‌وار آن را تکرار کرده. اگر بگوییم امیر هوشنگ ابتهاج از جمله نخستین کودکانی بوده که در همان عنفوان کودکی آن را از بر بوده و حس شاعری‌اش را برانگیخته بر بیراه نباشد. زیرا سراینده شعر باز باران یعنی گلچین گیلانی پسر خاله امیر هوشنگ ابتهاج بوده و هر دو در کودکی در یک خانه قدیمی که متعلق به مادر بزرگ آنها بوده به دنیا آمده و بزرگ شده بودند.

در کنار این سابقه خانوادگی که راه را برای ورود او به حوزه سیاست هموار می‌ساخت، هوشنگ امیر ابتهاج حافظه زنده قرن گذشته محسوب می‌شد. ابتهاج، شاهد دستگیری ۵۳ نفر (۱۳۱۶)، ناظر اشغال ایران (۱۳۲۵-۱۳۲۰)، غائله آذربایجان و کردستان (۱۳۲۵-۱۳۲۴)، نهضت ملی و کودتا (۱۳۳۲-۱۳۲۹)، اختناق پس از کودتا و از دست دادن عزیزترین یاران، قیام پانزده خرداد (۱۳۴۲)، مبارزات مسلحانه (۱۳۴۹-۱۳۵۵)، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، وقایع خرداد ۱۳۶۰، جنگ تحمیلی، پدیده دوم خرداد ۱۳۷۶، رخدادهای ۱۳۸۸ و ... بود. این تحولات سیاسی،

اندیشه او را تحت تأثیر قرار داد و با نگاه دقیق، می‌توان، سایه‌های آشکار و نهان این فراز و نشیب‌های ملی را در اشعار «سایه» یافت.

هوشنگ ابتهاج در سال ۱۳۱۸ با موسیقی و سرودن شعر آشنا گردید. سایه در سال ۱۳۲۵ مجموعه «نخستین نغمه‌ها» را، که شامل اشعاری به شیوهٔ کهن است، منتشر کرد.

در این دوره هنوز با نیما یوشیج آشنا نشده بود. «سراب» نخستین مجموعه او به اسلوب جدید است، اما قالب همان چهارپاره است با مضمونی از نوع تغزل و بیان احساسات و عواطف فردی؛ عواطفی واقعی و طبیعی. مجموعه «سیاه مشق»، با آنکه پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سالهای ۲۵ تا ۲۹ شاعر را دربرمی‌گیرد.

سایه در مجموعه‌های بعدی، اشعار عاشقانه را رها کرد و با کتاب شبگیر خود که حاصل سال‌های پرتب و تاب، پیش از سال ۱۳۳۲ است به شعر اجتماعی روی آورد. مجموعه «چند برگ از یلدا» راه روشن و تازه‌ای در شعر معاصر گشود.

سایه پس از درگذشت احسان طبری در بهار ۱۳۶۸، مثنوی «قصه خون دل» را به یاد و در رثای او سرود. بسیاری از کارشناسان برآنند که بخش عمده‌ای از معروفیت ابتهاج، مدیون وابستگی او به حزب توده ایران بوده است. با این حال ابتهاج در گفت‌وگو با مجله مهرنامه در مهر ۱۳۹۲، درباره روابطش با حزب توده گفته‌است: «عضو حزب توده نبودم؛ اما همیشه سوسیالیست بودم و به توده‌ای‌ها احترام می‌گذاشتم و رفیق آن‌ها بودم و با آن‌ها هم‌عقیده بودم».

اخراج ابتهاج از کانون نویسندگان ایران

در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران که عبارت بودند از باقر پرهام، احمد شاملو، محسن یلفانی، غلامحسین ساعدی و اسماعیل خوئی تصمیم به تعلیق هوشنگ ابتهاج، به‌آذین، سیاوش کسرائی، فریدون تنکابنی و برومند به‌علت نقض مرام‌نامه و اساسنامه کانون گرفتند. این تصمیم درنهایت به تأیید مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران، که به‌صورت فوق‌العاده برگزار شد، رسید و منجر به اخراج کل عناصر توده‌ای، به‌همراه این پنج تن، از کانون نویسندگان ایران شد.

امیر هوشنگ ابتهاج: شاعری که باید از نو شناخت

کتاب «امیر هوشنگ ابتهاج: شاعری که باید از نو شناخت» نوشته حسن گل‌محمدی، ۱۱ بخش دارد که عنوان آن به ترتیب عبارتند از: «استفاده ابزاری حکومت‌رانان از شعرا، نویسندگان و اهل قلم»، «دسته بندی انواع شعر فارسی بر اساس مضامین آنها»، «کرونولوژی چیست و چه

کاربردهایی دارد؟»، «کرونولوژی شعر سایه»، «سایه و مثنوی بانگ نی»، «سایه و کتاب حافظ به سعی سایه»، «سایه و مباحث شعر و شاعری»، «سایه و باورهای ایدئولوژیک او در کتاب پیر پرینیان اندیش»، «حزب توده، سایه و کانون نویسندگان ایران»، «قصه خوانی با استاد سایه» و «واقعیت‌هایی درباره کمونیسم شوروی، حزب توده و سایه».

گل‌محمدی در این کتاب به تحلیل، بررسی و نقد اشعار هوشنگ ابتهاج پرداخته است. او هرچند به قدرت و تخیل شاعری ابتهاج اعتقاد دارد و بر آن صحنه می‌گذارد، اما می‌نویسد که عضویت ابتهاج در حزب توده باعث قوت شاعری او شد. به باور گل‌محمدی باورهای ایدئولوژیک این حزب بدل به اندیشه اصلی ابتهاج شد و این مساله بازتاب شدیدی بر زندگی، روابط اجتماعی و شعر او داشته است.

بررسی کرونولوژیک اشعار سایه نشان داد که او در سفر دوم به شوروی و در شهر آلماتا قزاقستان غزل «مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا * سایه^۱ او گشتم و او برد به خورشید مرا» را سرود. به باور نویسنده این جاذبه شوروی بود که باعث شد تا سایه این غزل را بسراید این مساله هرچند که در مباحث ادبی شکل گرفته در دهه‌های فعلی پیرامون شعر ابتهاج بر آن سرپوش گذاشته شده، اما نکته تازه‌ای نیست. اسماعیل نوری علا درباره شعر سایه نوشته است: «رسیدگی به شعرهای نو سایه بدون عنایت به سرگذشت حزب توده ایران کاری ناقص است. چرا که این اشراف زاده باسواد گیلانی را همین حزب توده بود که لااقل برای چند سالی، از حوزه دلنازکی‌های سوزناک شبیه آثار شاعران (مکتب سخن) بیرون کشید و به او ماموریت داد تا در راستای آرمان‌های به اصلاح سوسیالیستی حزب شعر بگوید.»

با این اوصاف اما نویسنده کتاب «امیر هوشنگ ابتهاج: شاعری که باید از نو شناخت» برای نخستین بار با بررسی کرونولوژیک اشعار ابتهاج به تحقیق گسترده‌ای درباره نسبت حزب توده با زندگی ادبی و اجتماعی ه. الف. سایه پرداخته است. بعنوان مثال بررسی کرونولوژیک اشعار سایه نشان داد که او در سفر دوم به شوروی و در شهر آلماتا قزاقستان غزل «مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا * سایه^۱ او گشتم و او برد به خورشید مرا» را سرود. به باور نویسنده این جاذبه شوروی بود که باعث شد تا سایه این غزل را بسراید.

گل‌محمدی همچنین به نکات دیگری هم درباره تاثیر عقاید ایدئولوژیک حزب توده بر شعر و روابط اجتماعی ه. الف. سایه اشاره می‌کند. به باور او سایه در زمان حضور در حزب توده به شعر نو روی آورده و تمام مضامین سوسیالیستی‌اش را در این قالب شعری بیان می‌کرد، اما وقتی با حضور در رادیو به مدیریت قطبی شروع به همکاری با رژیم

پهلوی کرد دیگر چندان به شعر نو روی نیاورد. اما پس از اینکه حزب توده به تأیید انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) پرداخت سایه دوباره به شعر نو روی آورد.

در تاریخ معاصر ثبت است که ابتهاج در سال ۱۳۵۱ سرپرست برنامه گلهای رادیو شده و پس از دو سال فعالیت رییس شورای شعر و موسیقی می‌شود. نویسنده این کتاب در صفحه ۱۸۶ کتاب می‌نویسد: «اصولا سایه در برخوردهای اجتماعی و در محیط کار و در مصاحبه‌هایش با افرادی که جزو حزب توده بودند، احترام خاصی می‌گذاشت و به دیگران حمله می‌کرد. او به علت عقاید حزبی خود محمدرضا لطفی و حسین علیزاده را که هم‌مسلكش بودند خیلی قبول داشت اما چون شجریان در کار خودش استاد بود و وارد هیچ گروه و حزبی نشده بود، گاهی اوقات سایه با او اختلاف پیدا می‌کرد.» بر این اساس به دلیل حضور سایه در رادیو و تلویزیون هنرمندانی چون نیرسینا، نواب صفا، معینی کرمانشاهی، استاد بنان و همایون خرم رادیو را ترک کردند.

نویسنده در همین صفحه ۱۸۶ کتاب نوشته است که: «علت اصلی اینکه خوانندگان، هنرمندان و شاعران چندان رغبتی به همکاری با سایه در رادیو و تلویزیون نداشتند، غیر از برخورد تند و ایدئولوژیک سایه، عدم اطلاع علمی و آکادمیک او از موسیقی و نوازندگی بود.» و خود ابتهاج بارها به عدم توانایی‌اش در نواختن ساز و رنجی که از این مساله می‌برد اشاره کرده است.

نویسنده همچنین در کتاب اشاره کرده که پس از آنکه خیانت حزب توده لو رفت، سایه همراه بسیاری از اعضای برجسته حزب توده در سال ۱۳۶۲ دستگیر شد. پس از مدتی کوتاه اعضای که در جاسوسی دخیل نبودند، آزاد شدند اما سایه کماکان در بازداشت باقی ماند. در زندان و پس از آزادی از زندان سایه دیگر شعر نو چندان نسرود و به قالب کهن بازگشت. علت آزادی او از زندان نامه‌ای بود که زنده‌یاد استاد شهریار به آیت الله خامنه‌ای رییس جمهور وقت نوشت. شهریار نامه آزادی سایه را این‌چنین نوشت که «وقتی سایه را زندانی کردند، فرشته‌ها بر عرش الهی گریه کردند.» این نامه و احترامی که انقلابیون بویژه حضرت آیت الله خامنه‌ای برای شعر و شخصیت شهریار داشتند، موجب شد که سایه از زندان آزاد شود.

گل‌محمدی نوشته است که با وجودی که نامه استاد شهریار باعث شد تا ابتهاج از زندان بدون محاکمه آزاد شود «اما سایه قدر استاد شهریار را ندانست و در کتاب «پیر پرنیان اندیش» حرف‌های زشت و زننده‌ای درباره او زد.» (به نقل از صفحه ۲۵۱ کتاب) پس از آزادی از زندان سایه دیگر تا سال ۶۶ و ۶۷ که از ایران خارج شد، شعر نو نسرود.

بخش‌های بعدی کتاب نقد نویسنده به «مثنوی بانگ نی» سایه و همچنین کتاب «حافظ به سعی سایه» است. او همچنین در فصل مفصلی نیز به سایه و مباحث شعر و شاعری و اظهار نظرهای سایه درباره شاعران و شعر می پردازد. فصلی هم به باز کردن و تحلیل باورهای ایدئولوژیک سایه در کتاب «پیر پرریان اندیش» اختصاص پیدا کرده است. در فصل‌های انتهایی کتاب نیز نویسنده به نقد مفصل حزب توده و مارکسیسم پرداخته است.

مولفه های سیاسی شعر ابتهاج

مهمترین مولفه های سیاسی آمیخته در شعر ابتهاج و اصولاً شاعران چپ‌گرا عبارت است از: توجه به آزادی و ضرورت رهایی از وضعیت ظلمانی کنونی (پهلوی)، گرایش به انقلاب و ایستادگی در برابر وضعیت موجود، لزوم جانفشانی در راه آزادی، اسطوره سازی و حماسه‌پردازی، انتقاد به نابرابری ها و بی عدالتی‌ها، اعتراض به شکنجه ها و کشتار پهلوی، انتظار و امید به فردا.

ابتهاج پس از سرودن کاروان در اسفند ۱۳۳۱ به روشنی تکلیف خود را با شعر روشن می کند و انتظار سیاسی و اجتماعی خود را از این هنر به زبان می آورد. لذا در شعر او تنها سیاست گریزی وجود ندارد، بلکه از بی توجهی نسبت به سیاست و تحولات پیرامونی انتقاد می شود. از واپسین پلان های سیاسی باقی مانده از او در افکار عمومی، مشارکتش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ است.

در شعر ابتهاج سکوت سیاسی در دنیایی که فقر و بی عدالتی و تبعید، حبس و کشتار آزادی‌خواهان وجود دارد، رفتاری نادرست تلقی شده است. او همانند بسیاری از نخبگان نسل خویش که شکست نهضت مردمی را در اوایل دهه ۱۳۳۰ به چشم خویش دیده بودند، گذشته از افسردگی سال‌های نخستین پس از آن، همواره با حفظ روحیات انقلابی در پی جبران شکست گذشته و انتقام از حکومتی بودند که به تشکیل دولت مردمی تن نداده بود و با تقویت سلطنت در پی گسترش استبداد بود. از این جهت باید شعر ابتهاج را به ویژه در دهه ۱۳۵۰ بیانیه ای برای دعوت به مقاومت و اعتراض تلقی کرد.

با وجود این، مفهومی که شاید بتواند واقعیت شعر ابتهاج را بیان کند، رمانتیسم اجتماعی است. طرفداران این نوع شعر می خواهند هم در فضای شاعران رمانتیک غور کنند و هم به جامعه و موضوعات اجتماعی پشت نکنند.

شعر رمانتیک اجتماعی می خواهد خلأ پدید آمده میان دنیای درون و بیرون، دنیای عشق و اجتماع و دنیای غزل و حماسه را پر کند. البته ابتهاج برای دست یافتن به این هدف، مضامین عاشقانه را در سبک

کلاسیک و در قالب غزل می سرود و مضامین سیاسی و اجتماعی را اغلب در قالب شعر نو سروده است. هر چند که بسیاری از شعرهای او در آن واحد چند معنا را به ذهن متبادر می سازد.

در شعر ابتهاج اثر چندانی از فلسفه زندگی و سیاسی او به چشم نمی خورد؛ یعنی به درستی معلوم نیست که آمال نهایی او کجاست و مدینه فاضله و انسان کامل او کدام است. اما یک نکته به روشنی دریافت می شود که او از وضعیت کنونی رضایت ندارد.

ابتهاج از زمانی که نهضت ملی شکست خورد و عناصر آن زندانی و تبعید و اعدام شدند، سالهای پس از آن را همواره به شب تاریک تشبیه کرده است. البته او پیش از آن نیز فضای کلی حاکم بر ایران را دور از جهان مطلوب معرفی کرده بود که شعر شبگیر مشهورترین نمونه این شعرهاست:

دیگر این پنجره بگشای که من
به ستوه آمدم از این شب تنگ
دیرگاهیست که در خانه همسایه من خوانده خروس
وین شب تلخ عبوس

می فشارد به دلم پای درنگ
(شعر شبگیر از دفتر شبگیر)

در شعر ابتهاج در بسیاری از مواقع مفاهیم سنتی شعر ایرانی مانند شب و سرو معانی پیشین خود را از دست می دهند و معنای نوینی می یابند. مثلاً شب که در شعر عرفانی کلاسیک ایران به زمان سلوک و پیشرفت و حالات خوش روحانی دلالت دارد، معنای معکوسی می یابد و به زمان ناخوشی و تیرگی دلالت می کند. به همین ترتیب مفهوم سرو که به سالک آزاده و بریده از تعلقات دنیوی دلالت دارد به انسان انقلابی اشارت می کند.

روز تو خوش باد
کز پس آن روزگار تلخ تر از زهر
بار دگر روزگار چون شکر آمد.

رزم تو پیروز

بزم تو پر نور

جام به جام تو می زرم ز ره دور

شادی آن صبح آرزو که ببینم

بوم از این بام رفت و خوش خبر آمد.

(شعر شادباش از دفتر یادگار خون سرو)

ساحت گور تو سروستان شد

ای عزیز دل من

تو کدامین سروی؟

(شعر سروستان از دفتر تاسیان)
ابتهاج در این راه از حماسه‌سازی و پرداختن به اسطوره‌های مبارزه
غافل نمی‌شود و به طور صریح از میرزا کوچک خان جنگلی که نماد
مقابله با استبداد بود یاد می‌کند:
ای جنگل، ای داد!
از آشیانت بوی خون می‌آورد باد!
بر بال سرخ کشرک پیغام شومیست
آنجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد؟
ای جنگل، ای حیف!
همسایه شبهای تلخ نامرادی!
در آستان سبز فروردین دریغا
آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی!

...

خون می‌چکد اینجا هنوز از زخم دیرین تبرها
ای جنگل! اینجا سینه من چون تو زخمیست
اینجا دمادم دارکوبی بر درخت پیر می‌کوبد
دمادم

(شعر مرثیه جنگل از دفتر یادگار خون سرو)
در این طریق یکی از مهمترین نقدهای ابتهاج به فرهنگ سیاسی
ایرانیان، چندپارگی‌هایی است که مانع از موفقیت آنان می‌شود. او
در سال ۴۳ و زمانی که میان نیروهای انقلابی شکاف‌هایی وجود داشت و
مانع از وحدت آنان می‌شد، به این ویژگی انتقاد می‌کند.

بنشینیم و بیندیشیم!
این همه با هم بیگانه
این همه دوری و بیزاری
به کجا آیا خواهیم رسید آخر؟
و چه خواهد آمد بر سر ما با این دلهای پراکنده؟
جنگلی بودیم
شاخه در شاخه همه آغوش
ریشه در ریشه همه پیوند
وینک، انبوه درختانی تنه‌اییم.

...

دشمنی دل‌ها را با کین خوگر کرد
دست‌ها با دشنه همدستان گشتند
و زمین از بدخواهی به ستوه آمد
ای دریغا که دگر دشمن رفت از یاد
وینک از سینه دوست

خون فرو می ریزد!
(شعر تشویش از دفتر تا صبح شب یلدا)
اما در شعر آزادی که چند روز پس از روز انقلاب سروده شده است بغض
استعاره‌ها می شکنند و ابتهاج عریان تر از سیاست و آزادی و روزهای
خونین و سنگین زمان پهلوی می گوید:

ای شادی!
ای آزادی!
ای شادی آزادی!
روزی که تو بازآیی
با این دل غم‌پرورد
من با تو چه خواهم کرد؟
غم‌ها مان سنگین است
دل‌ها مان خونین است
از سر تا پامان خون می بارد

...
وقتی که زبان از لب می ترسید
وقتی که قلم از کاغذ شک داشت
حتی، حتی حافظه از وحشت در خواب سخن گفتن می آشفت
ما نام تو را در دل
چون نقشی بر یاقوت می کندیم.

...
آن شب‌های طاقت و بیداری
در کوچه تو جستیم
بر بام تو را خواندیم

...
این فرش که در پای تو گسترده‌ست
از خون است
این حلقه گل خون است...

ای آزادی!
از ره خون می‌آیی

اما

می‌آیی

(شعر آزادی از دفتر یادگار خون سرو).

هوشنگ ابتهاج، هرچند به معنای تام^۳ و تمام کلمه، شاعر سیاسی،
ایدئولوژیک نبود، اما همچون اکثر قریب به اتفاق نویسندگان، شاعران
و روشنفکران یک قرن اخیر ایران، شیفته اندیشه‌های مارکسیستی و

سوسیالیستی بود و با بزرگان حزب توده ایران، نشست و برخاست مداوم داشت. همین امر در مقطعی نیز برایش گران تمام شد و در زمانی که خشک و تر مخالفان نظام، توسط نهادهای امنیتی و قضائی جمهوری اسلامی ایران با هم میسوخند و بنا بر آن شد که حزب توده قلع و قمع و رهبران آن دستگیر و حتی اعدام شوند، سایه نیز دستگیر و زندانی شد؛ اگرچه هیچ‌گونه وابستگی تشکیلاتی با آن حزب نداشت و اگر نبود وساطت زنده‌یاد شهریار، معلوم نبود چه بلایی سرش بیاید.

این انتساب به تفکرات چپ، تا آخرین روزهای حیات او نیز برایش دردسرساز بود. برای نمونه می‌توان به مسألهٔ تخریب خانهٔ مادری این شاعر در رشت اشاره کرد که بارها خبرساز شد؛ او در واکنش به احتمال تخریب خانهٔ مادرش در رشت (که پس از مدتی در فروردین‌ماه ۹۸ تخریب شد) گفته بود با این‌که آدم‌هایی که در این خانه زندگی می‌کردند برایش اهمیت داشتند، حالا هر بلایی می‌خواهند سر این خانه بیاورند و البته در عین حال باور داشت: این خانه حیفاست و یادگاری است و اگر مرکز فرهنگی شود بهتر از این است که به یک اداره تبدیل شود.

البته شهردار امیرانتخابی، مدیرکل وقت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان گیلان، در آن زمان در گفت‌وگو با ایسنا با اشاره به یکی از علت‌های تخریب این خانه گفته بود: این را هم بگویم که به‌خاطر گرایش‌های سیاسی آقای ابتهاج دست ما بسته بود. نباید همه تقصیرها را هم به گردن شهرداری انداخت. آن‌طور که به ما گزارش داده‌اند، گفته‌اند آقای ابتهاج در آخرین اظهاراتش هم گفته و پافشاری کرده که «من کمونیست هستم و سر ایده‌هایم هم هستم.» گفتند کسی که کمونیست است چطور می‌خواهد آثارش را ثبت کنید؟ ما حتی مجوز سردیس او را هم را نتوانستیم بگیریم تا در میراث روستایی‌مان بگذاریم. این حرف نهایی‌شان بود که حتی اگر شهرداری هم خانه را می‌خرید این گیر وجود داشت.

به هر روی، انکار ناپذیر است که «سایه» چپ بود و چپ شناخته می‌شد و سایه سیاست از آغاز تا انجام و حتی پس از آن بر سرش بود و این واقعیت، درست یا غلط، حتی در مراسم بدرقه پیکرش در تهران و رشت نمایان بود.